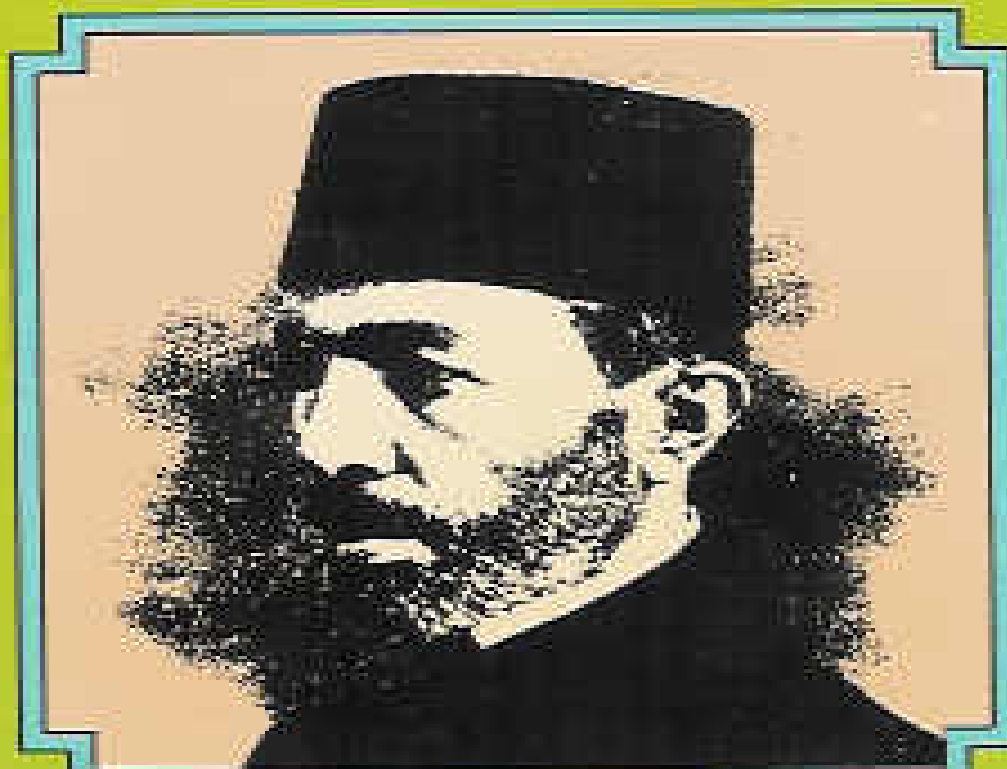




گزیده اشعار

ملک الشعرای بهار



مهروش طه‌وری : « نگاهی به زندگی و شعر ملک الشعرای بهار »



PIR	بهار ، محمد تقی ، ۱۳۴۵ - ۱۳۳۰
۷۹۶۵	[دیوان ، برگزیده]
۲۱۶	گزیده اشعار ملک الشعرای بهار / به کوشش مهروش طهوری ، ویراستار طه رحمان ، تهران : قیاسی ، ۱۳۷۵
۱۳۷۵	۲۴۹ ص - (قیاسی ، ۷۵/۲۷۶ ، گزیده ادب پارسی ۱)
	وژة نامه به صورت زیر نویس ،
	شابک : ۹۶۴-۴۱۷-۱۳۰-۶
	چاپ اول ،
	۱. شعر فارسی - قرن ۱۴ ، بهار ، محمد تقی ، ۱۳۴۵ - ۱۳۳۰ - سرگشتنامه
	الف ، طهوری ، مهروش ، ب. ، عنوان ،
PIR ۷۹۶۵ ۲۱۶	۸ ۱۶ ۱/۴۲

فهرست مطالب

۹	پیشگفتار
۱۵	۱. نگاهی به زندگی و شعر ملک الشعرای بهار
۳۷	۲. فهرست اشعار
۲۴۹-۴۳	۳. گزیده ها
۴۵	قصیده
۱۴۹	غزل
۱۶۹	مثنوی
۱۹۵	مسمط
۲۱۱	ترکیب بند
۲۲۳	چهارپاره
۲۳۱	رباعی
۲۳۵	مستزاد
۲۴۱	قطعه
۲۴۵	تصنیف

تهران، ص. پ: ۱۳۱۴۵-۱۷۹۳
 فکس: ۶۴۰۳۲۶۴
 تلفن: ۶۴۱۴۱۸۴-۶۴۰۴۴۱۰



موسسه
 انتشارات قیاسی

گزیده اشعار ملک الشعرای بهار

گزیده ادب پارسی - ۲۱
به کوشش مهروش طهوری
ویراستار: طه رحمان
طرح جلد: محمدعلی کشاورز
زیر نظر شورای بررسی
چاپ اول: زمستان ۱۳۷۵
چاپ: چاپخانه پژمان
تعداد: ۵۵۰۰ نسخه
کد: ۷۵/۲۷۶
همکار فنی: دفتر طرح و اجرای کتاب
کلیه حقوق محفوظ است



زندگی بهار

میرزا محمد تقی متخلص به بهار، فرزند محمد کاظم صبوری - ملک الشعرای آستان قدس رضوی - در دوازدهم ربیع الاول سال ۱۳۰۴ ه. ق. برابر با بیستم آذرماه سال ۱۲۶۵ ه. ش. در مشهد چشم به جهان گشود.
 بهار از هفت سالگی به شاعری پرداخت و پس از مرگ پدر، یعنی در سن هیجده سالگی، لقب ملک الشعرایی آستان قدس را به فرمان مظفرالدین شاه دریافت کرد.
 ملک الشعرای جوان که اصول ادبیات را نزد پدر فرا گرفته بود، پس از فوت او تحصیلات فارسی و عربی خویش را در محضر میرزا عبدالجواد ادیب نیشابوری و صیدعلی خان درگزی پی گرفت.
 جوانی بهار مقارن بود با انقلاب مشروطه و رشد افکار

داده؛ هرچند که این روزنامه چندین بار توقیف و تعطیل شد. او در سال ۱۲۹۴ ه.ش. با ایجاد جمعیتی به نام «دانشکده» شاعران و نویسندگان جوان را پیرامون خود گرد آورد و به تلاش بیشتر واداشت. پس از آن در اول اردیبهشت سال ۱۲۹۷ ه.ش. مجله‌ای با همین نام را منتشر کرد. مجله «دانشکده» ناشر افکار و آثار وی و سایر اعضای جمعیت مذکور بود. مجله اخیر نیز بیشتر از یک سال دوام نیاورد اما بر ادبیات زمان خود تأثیر نهاد.

بهار در سال ۱۲۹۸ ه.ش. اداره روزنامه نیمه رسمی «ایران» را به عهده گرفت. او در کودتای سوم اسفند سال ۱۲۹۹ ه.ش. زندانی شد و مدت سه ماه را در حبس گذراند.

ملک الشعرای مجدداً در شهریور ماه سال ۱۳۰۱ ه.ش. مجله نو بهار را دایر کرد. عمر نو بهار در این دوره نیز حدود یک سال بود و با انتشار آخرین شماره آن، کارنامه روزنامه نگاری بهار به پایان رسید.

او در سیاست نیز دست داشت و چندین دوره نماینده مجلس شورای ملی شد. بهار در بهمن ماه سال ۱۳۲۴ ه.ش. در کابینه قوام السلطنه به وزارت فرهنگ رسید ولی به سبب اختلاف نظر با قوام، پس از چند ماه از مقام خود کناره گرفت.

جالب است بدانیم که در جابه جای آثار بهار، اظهار

بهار غیر از قصیده در سایر قالب کلاسیک نیز طبع آزمایی کرده ولی در آنها توفیق قصیده را نیافته است. هرچند که در غزلیات، قطعات، مثنویات، مسمطها، مخمسها، ترکیب‌بندها و ترجیع‌بندهای او، سروده‌های نسبتاً خوب و به اسلوبی به چشم می‌خورند اما به دلیل فقدان اندیشه، تخیل و حس زنده و واقعی و منحصر به فرد در آنها، چندان تأثیرگذار و به یاد ماندنی نیستند؛ مگر اینکه به سبب شرایط زمانی و ویژه‌ای در حافظه یک نسل ضبط شده و توسط همان نسل به حافظه نسلهای بعدی منتقل شده باشند. شاید روند سرایت اشعار مذکور به نسل ما، شبیه روند سرایت یک تصنیف از مادر بزرگ به نوه باشد. در این حالت، آنچه اهمیت دارد، ناقل تصنیف است نه خود تصنیف. مثلاً مثنوی «اندرز به شاه» با مطلع

پادشاه! چشم خرد باز کن

فکر سرانجام در آغاز کن

مثنوی «رنج و گنج» با مطلع

برو کار می‌کن، مگو چیست کار

که سرمایه جاودانی است کار

دو غزل با مطلع

اصلاح آشیانه به دست من و تو نیست

توفیر آب و دانه به دست من و تو نیست

آزادیخواهانه و عدالت‌طلبانه در ایران. او خیلی زود به این نهضت پیوست و به سرودن اشعار ملی و انقلابی روی آورد. روند انقلاب مشروطه، واکنش شاهان و حاکمان وقت نسبت به این جنبش و حتی تنگناها و گشایشهای اجتماعی - اقتصادی زندگی خصوصی بهار، خاستگاه مدحها و ذمهای پیاپی و متناقض او بود. صله مدایح بهار، آزادی از زندان، بازگشت از تبعید، افزایش مواجب، رهایی مجله «نوبهار» از توقیف و ... بود. اشعار اعتراض‌آمیز و هجوگونه‌اش نیز بیشتر در ادوار امنیت اقتصادی، اجتماعی و سیاسی او شکل می‌گرفت. البته چنین منشی در شاعری خاص بهار و ویژه عهد مشروطه و بعد از آن نیست و در سرزمین ادبیات ما پیشینه‌ای چند صد ساله دارد.

بهار در سال ۱۳۲۸ ه.ق. (۱۲۸۹ ه.ش.) روزنامه «نوبهار» را تأسیس کرد. این روزنامه پس از یک سال با فشار سفارت روس توقیف شد ولی فوراً با نام جدید «تازه بهار» حیات مطبوعاتی خود را پی گرفت. البته بالاخره دولت ناصرالملک در محرم سال ۱۳۳۰ ه.ق. (دی ماه ۱۲۹۰ ه.ش.) از ادامه انتشار «تازه بهار» جلوگیری کرد و بهار به تهران تبعید شد.

ملک الشعرای سال ۱۲۹۱ ه.ش. (پس از بازگشت از تبعید یکساله‌اش به تهران) تا بهار سال ۱۲۹۷ ه.ش. فعالیت مطبوعاتی خود را با اداره روزنامه «نوبهار» ادامه

ملال و تنفر از سیاست و سیاستمداران وقت به چشم می‌خورد، ولی خود او علی‌رغم تمام شکایتها و دشنامهایش به عوام و خواص، هیچ‌گاه حاضر نشد به تمامی دست از سیاست بشوید و تا آخر عمر - که ریاست جمعیت هواداران صلح را به عهده داشت - گرفتار دغدغه‌های سیاسی بود. این سیاست‌زدگی‌ها شعرش را نیز تحت الشعاع قرار داد و سبب سرخوردگیهای سیاسی - اجتماعی او شد. ملک الشعرای بهار با زبان پهلوی آشنایی داشت. مهمترین آثار به‌جا مانده از وی عبارت‌اند از دیوان شعر در دو مجلد، تصحیح و تحشیه تاریخ سیستان و مجمل‌التواریخ و القصص و تألیف سبک‌شناسی در سه مجلد.

او در روز اول اردیبهشت سال ۱۳۳۰ هجری خورشیدی پس از مدتها بیماری درگذشت و فردای آن روز جسدش در آرامگاه ظهیرالدوله شمیران به خاک سپرده شد.

شعر بهار

اینکه بهار شاعری قصیده‌سرا و قصیده‌سرایی ماهر است، سخنی تازه و تردیدپذیر نیست و تقریباً اشاره به این دو نکته، آغازگر سخن تمام کسانی بوده که تا به حال درباره او گفته و نوشته‌اند. اما حقیقتاً ملک الشعرای شاعری با چه مایه و قصیده‌سرایی تا چه پایه است؟

شاعرانه شگرف و شیرین سخنی های زاینده و تپنده؛ و بیشتر اشعار بهار (غیر از قصاید او) این توقع را برآورده می کرد. البته ظهور این ویژگی در جامعه، صرفاً خاص دوره مذکور نیست و تقریباً در آغاز هر انقلاب و جنبشی که رنگ سیاسی - اجتماعی داشته باشد، چنین توقعی (و یا شاید نیازی) در مردم رشد می کند. چه بسا به همین دلیل باشد که آثار هنری صدر هر حرکت سیاسی - اجتماعی نسبت به آثار هنری متأخرش کم مایه تر است و صاحبان آن آثار به علت شناخت به موقع نیاز مردم، به طور کاملاً مقطعی پراوازه ترند.

ملک الشعرا صرف نظر از قصاید خود، در قالب تقریباً جدید «چهارپاره» موفقیتی کاملاً محدود اما حقیقی به دست آورد که اوج آن چهارپاره «سرود کبوتر» با بند آغازین بیابید ای کبوترهای دلخواه! بدن کافورگون، پاها چو شنگرف پیروز از فراز بام و ناگاه به گرد من فرود آید چون برف است.

شاید مهمترین شاخصه این شعر و عمده دلیل موفقیتش، ظهور تجربه و حس کاملاً خصوصی و شخصی در آن باشد. این ویژگی، سروده مورد نظر را در بین تمام اشعار بهار که تقریباً فاقد حسن و حالی حقیقی و شخصی اند،

تا امروز - تقریباً دست نخورده و بدون تغییر باقی مانده است. بر اساس این معیارهاست که قصاید بهار به قول معروف گل می کند. او تکنیک را به خوبی می شناخت و از پیشینه ادب فارسی و شیوه های آبر شاعران متقدم به کمال مطلع بود. هندسه قصاید بزرگترین قصیده سرایان قرون چهار تا هفت ه.ق. را جذب و هضم کرده و به این ترتیب سخندان و ادیبی ماهر شده بود. همین امر، موفقیت او را در قالب قصیده تضمین می کرد. اگرچه در قصاید بهار جوهر شاعرانگی مستقل و زایشی هنرمندانه و نو به چشم نمی خورد، اما فقدان این عوامل، لطمه محسوس و قابل ملاحظه ای به توفیق او نمی زند. بسیاری از قصاید ملک الشعرا به اقتضای رودکی، فرخی، امیر معزی، منوچهری، ازرقی هروی و... سروده شده و زبان، خیال، عاطفه و حتی اندیشه او در این اشعار، همان زبان، خیال، عاطفه و اندیشه قصیده سرایان مذکور است؛ هرچند که در لایه لای قصاید بهار، واژه های روز آن دوره هم بسیار به چشم می خورد. البته همه می دانیم که گنجاندن یکی دو کلمه «آزادی»، «مشروطه» و حتی اسامی خاص «انگلیس»، «لندن»، «امانتول»، «ژاپون»، «سیر ادوارد گری» و... در بافت زبانی قرون چهار تا هفت ه.ق. نوآوری نیست و منشأ هیچ تحول ظاهری یا باطنی قابل توجهی در شعر دوره خود نمی شود. بنابراین ادعای بهار و همفکرانش مبنی

من نگویم که مرا از قفس آزاد کنید
قسم برده به باغی و دلم شاد کنید
ترکیب بند «مجلس سوم» با مطلع
در مجلس به فرخی وا شد
آنچه گم گشته بود، پیدا شد
و ... از این دسته اند.

وی همچنین برای اینکه رنگ و لعاب تازه ای به شعر خود بدهد و مهتم از آن، از قافله تجدد ادبی عقب نماند، قالبهایی تفتنی مانند «مستزاد» را دستمایه سروده های به زعم خودش نو قرار داد (که درباره این ادعا در صفحات آینده بحث خواهیم کرد) اما در آنها نیز موفقیت چندانی به دست نیاورد. اگر بعضی از این دست اشعار در زمان خود معروف شدند و بر سر زبانها افتادند، در اصل به سبب مایه های سیاسی - اجتماعی آنها بود نه جوهر شاعرانگی شان. مثلاً دلیل شهرت مستزاد «کار ایران با خداست» با مطلع

با شه ایران ز آزادی سخن گفتن خطاست
کار ایران با خداست
لحن شعاری، مستقیم و عوام فهمش در اعتراض به استبداد محمدعلی شاه بود (هرچند که بهار نسبت به عوام شدیداً بدبین به نظر می رسید) نه مایه شعری آن. شاید عمده توقع مردم از شاعرانشان در گرماگرم مبارزات مشروطه، سرهم کردن یک «مرد بهاد» یا «زنده باد» منظوم بود نه کشفای

منحصر به فرد می کند. در این شعر، شاعر، کبوترهای دلخواه خود را همان طور که آنها را می بیند و دوستشان دارد، وصف می کند و زاویه دید، زاویه دید خودش است نه منظر فرخی، رودکی، امیر معزی و... هرچند که زبان، همچنان تحت سیطره آن بزرگان قرار دارد.

حال، بهتر به نظر می رسد به اسباب توفیق ملک الشعرا در قصیده پیردازیم. پس از گذشت حدود یک هزاره از عمر قصیده فارسی، هنوز توقع اهل ادب سرزمین ما (حتی اگر نوپرداز و نویسنده نیز باشند) از این قالب، با توقع آنها از سایر قوالب متفاوت است.

در دهه های اخیر ما شاهد غزل های نو، رباعی ها، دوبیتی ها و مثنوی های تازه و جوانی بوده ایم که حال و هوای آنها به کلی با حال و هوای غزل، رباعی، دوبیتی و مثنوی متقدم متفاوت است. بنابراین می بینیم که توقع صاحبان و مخاطبان این آثار از قالب های کلاسیکی مثل غزل، رباعی و... به مرور زمان متحول شده، اما در مورد قصیده تقریباً تحولی ذوقی صورت نگرفته است. از آنجایی که هنوز هم فاخر بودن، استحکام زبانی و حسن استفاده از تکنیک، جزو مهمترین ویژگی های قصیده ای خوب یا عالی به حساب می آید؛ خیال بندی های نو، اندیشه جدید و عاطفه قدرتمند، چندان اهمیتی در این بین ندارد. می توان گفت که معیارهای نقد قصیده در طول قرن ها - یعنی از دوره رودکی

کرده‌اند^۱ و چه بسا بسیار قوی‌تر و زیباتر. قبلاً ذکر کردیم که کلاً زبان، خیال، عاطفه و حتی اندیشه در اشعار وی همان زبان، خیال، عاطفه و اندیشه شاعران متقدم، به‌ویژه قصیده‌سرایان قرون چهار تا هفت ه.ق. است. بد نیست در اینجا به این نکته نیز اشاره کنیم که حتی جنسیت معشوق در شعرهای بهار هم تابع سنت ادبی همان قرون است و وجود عبارت «ای پسر» در تغزلهای او نیز از همین‌جا سرچشمه می‌گیرد. یعنی ملک‌الشعرا حتی برای انتخاب معشوق و وصف محبوب به پیشینیان اقتدا می‌کرده و دارای هیچ سلیقه و ذوق مستقلی نبوده؛ برای او هم جز «خط سبز»، «لب لعل»، «عقرب زلف» و «میان باریک» «اطفال دبستانی» و «ترکان ختا» چیز دیگری اهمیت نداشته است. در مدایح نیز گویی پادشاهان ممدوح متعلق به قرن‌ها پیش‌اند. یعنی همان مالکان مطلق جان و مال و ناموس رعیت که از فراز مسندهای باستانی خود برای شاعران کمتر از سگِ دربار، صله پرتاب می‌کردند. عجیب است که رضا شاه و محمدرضا شاه پهلوی هم در اشعار وی به همین ترتیب مدح شده‌اند (حال این نکته که چنین کاری اساساً برای دفع شر بوده یا کسب منفعت،

۱. رجوع شود به «ویژگیهای چهارپاره»: شهرام رجبزاده، پگاه، شماره‌های ۲ و ۳، تابستان و پاییز ۱۳۷۰، صص ۱۱۶-۹۷

گفت کسری به پیرمرد حریص
که: «چرا حرص می‌زنی چندین؟
پایهای تو بر لب گور است
تو کتون جوز می‌کنی به زمین؟
*
جوز ده سال عمر می‌خواهد
که قوی گردد و به بار آید
تو که بعد از دو روز خواهی مرد
گردکان کشتنت چه کار آید؟»
*
مرد دهقان به شاه کسری گفت:
«مردم از کاشتن زیان نبرند
دگران کاشتند و ما خوردیم
ما بکاریم و دیگران بخورند»
.....

شمس کسمایی:

ما در این پنج روز نوبت خویش
چه بسا کشتزارها دیدیم
نیکیختانه خوشه‌ها چیدیم
که ز جان کاشتند مردم پیش
زارعین گذشته ما بودیم
باز ما راست کشت آینده

بر نوآوری زبانی با استفاده از گروهی کلمات به‌ظاهر نو، اعتبار چندانی ندارد و اهمیت بهار در قصیده نیز اصلاً بدین سبب نیست. حتی شاید بتوان مدعی شد که قصایدی که از این تجدزدگی‌ها در امان مانده‌اند، از یکدستی و زیبایی بیشتری برخوردارند.

ملک‌الشعرا مدعی ابداع سبکی تازه و رسمی نو در شعر بود. او این ادعیه را به‌طور خیلی صریح در مثنوی مستزادی که در پاسخ به صادق سرمد سروده بود، مطرح کرد.

نوترین سبکی که در دست شماست

بار اول از خیال بنده خاست

دفتر و دیوان گواست

اما وی - همان‌طور که پیشتر نیز به اشاره گفته شد - مبدع هیچ قالب تازه‌ای نبود. در حقیقت «چهارپاره» نوترین قالبی است که بهار در آن طبع آزمایی کرده زیرا مستزادسرای در قالب گوناگون کلاسیک (مثلاً مثنوی مستزاد، غزل مستزاد و...) را نمی‌توان رسمی تازه به حساب آورد. چهارپاره نیز به هیچ وجه ساخته او نیست و دست‌کم یک دهه پیش از تاریخ سرایش نخستین چهارپاره ملک‌الشعرا، شاعران پیش از او این قالب را تجربه

مقوله جداگانه‌ای است که به بحث ما ربطی ندارد). البته بیشتر این مدحها، ذمه‌هایی را نیز در پی داشته‌اند که کلاً حال و هوای آنها از مدایح تازه‌تر است اما نه در حدی که بتوان آن را نوگرایی به حساب آورد.

هرجا که بهار تلاش کرده شیوه گفتار یا مضمون پردازی خود را تازه‌تر جلوه دهد، شدیداً تحت تأثیر شاعران هم‌عصر خود قرار گرفته است. مثلاً زبان، نگاه و مضمون چهارپاره «کسری و دهقان» او کاملاً تحت تأثیر شعر «فلسفه امید» خانم شمس کسمایی است.

بهار:

شاه انوشیروان به موسم دی
رفت بیرون ز شهر بهر شکار
در سر راه دید مزرعه‌ای
که در آن بود مردم بسیار

*

اندر آن دشت پیرمردی دید
که گذشته است عمر او ز نود
دانه جوز در زمین می‌کاشت
که به فصل بهار سبز شود

*

امروز که چهر بخت دیدی
ز آن عارضه ندیده یاد آر
امروز که شد بهار پیدا
ز آن باغ خزان رسیده یاد آر
هر وقت که قصد کار کردی
این یک بیت گزیده یاد آر
غافل منشین که بخت یار است
هشیار نشین که وقت کار است
کلاً از مسمط زیبا و معروف دهخدا با بند آغازین
ای مرغ سحر! چو این شب تار
بگذاشت ز سر سیاهکاری
وز نفعه روحبخش اسعار
رفت از سر خفتگان خماری
بگشود گره ز زلف زر تار
محبوبه تیلگون عمار
یزدان به کمال شد پدیدار
واهریم زشتخو حصاری
یادآر ز شمع مرده، یادآر^۱
ماه گرفته است.
چنین نمونه‌هایی در آثار ملک‌الشعرا بسیار به چشم

۱. دیوان دهخدا، به کوشش دکتر سید محمد دبیر سیاقی، چاپ سوم، تهران، تیراژه، ۱۳۶۲، ص ۷

زحمتکش، تمجید آزادی، بیان محدودیتها و مشکلات زنان، شکایت از ظلم حاکمان وقت، مخالفت با شیوه‌های استعماری روسیه، انگلستان و دیگر ابرقدرتهای آن زمان، اعتراض به تحجر و عقب‌ماندگی فکری مردم و... مهمترین سؤدهای آن دوره بود. غلظت این مضامین در شعر لاهوتی، ایرج، عشقی، دهخدا، فرخی یزدی، عارف و... بسیار بیشتر از غلظت آنها در شعر ملک‌الشعراست. ضمناً او کم‌وبیش در پرداختن هر یک از این سؤدها دچار تزلزل و تناقض‌گویی می‌شود. مثلاً گاه چنان از سیاستهای روسیه انتقاد می‌کند که نهایتاً همه حرفها به نفع انگلستان خاتمه می‌یابد، و گاه به انگلستان می‌تازد. یک روز به عوام دشنام می‌گوید و روز دیگر (برای دلجویی از عوام) به خواص. نتیجه تمام سروده‌های او درباره احقاق حقوق زن، بازسازی همان حرف قدیمی «زن برای مرد» است؛ با این تفاوت که مرد مورد نظر، مشروطه‌طلب و متجدد شده و زن مملوکش، تغییر پوشش داده و حتی شاید درس‌خوانده هم باشد. بد نیست در اینجا چند جمله‌ای را از بخش مربوط به شعر بهار در کتاب از صبا تا نیما نقل کنیم. قضاوت یحیی آرین‌پور در این باره، قابل اعتمادتر و غیرمتعصبانه‌تر از داوریهایی مشابه به نظر می‌رسد.
حقیقت این است که بهار از یک سو شیفته نمونه‌ها و یادگارهای شعر قدیم است و از سوی دیگر از تحول

گاه گیرنده، گاه بخشنده
گاه مظلوم، گاهی درخشنده
گرچه جمعی و گر پراکنده
در طبیعت که هست پاینده
گوردمی محو، باز موجودیم^۱
یا ترجیع‌بند «وقت کار است» با بند آغازین
ای دل! ز جفای دیده یاد آر
ز آن اشک به ره چکیده یاد آر
این نکته ناگزیر بشنو
وین قصه ناشنیده یاد آر
زین ملک ستم‌کشیده، یعنی
زایران تعب کشیده یاد آر
ز آن روز که اشکیار بودی
در گوشه غم خزیده یاد آر
امروز که زخم یافت مرهم
ز آن جسم به خون تنیده یاد آر
گر کسوت نو بریده‌ای باز
ز آن پیرهن دریده یاد آر

۱. مجله آزادستان، شماره ۲، پانزدهم تیرماه ۱۳۶۹ ه.ش، به نقل از: از صبا تا نیما، یحیی آرین‌پور، چاپ پنجم، تهران، زوآره، ۱۳۷۲، جلد دوم، ص ۴۵۶

می‌خورد. وی در سروده‌های به‌ظاهر متجددش از ایرج، عشقی، دهخدا، عارف، لاهوتی، نیما و... تأثیرپذیرفته بود. البته خود او تمام این تأثیرپذیری‌ها را به‌طور مستقیم و غیرمستقیم کتمان می‌کرد و حتی به شاعران جوان و قدرتمندی مثل نیما ناسزا می‌گفت.
تمام آشنایان رشته‌های گوناگون هنری می‌دانند که تأسیس یک مکتب جدید و راه‌انداختن جریانی نوین و زایا در هنر، کاری ساده و ادعایی کوچک نیست و ابعاد بسیار وسیع و گوناگونی را شامل می‌شود. مثلاً انقلاب نیما در شعر فارسی، انقلابی گسترده و همه‌جانبه است که تمام ابعاد این شاخه هنری را دربر می‌گیرد. نیما قالب، زبان، نگاه، خیال، عاطفه و اندیشه شعر امروز را زیر و رو کرده و موجود جوان و باروری را به وجود آورده است که ضمن داشتن تمام ویژگیهای اسلاف خود، توانایی زایش خلفی سالم و پرخون را نیز دارد.
همان‌طور که گفتیم، بهار مبدع هیچ قالب تازه‌ای نبود. نگاه، زبان، خیال، عاطفه و اندیشه شعر او نیز تحت تأثیر پیشینیان و همعصرانش قرار داشت. حتی اگر بخواهیم آثار او را از دیدگاه مضمون‌پردازی بررسی کنیم؛ متوجه می‌شویم که بسامد مضامین روز آن دوره در آثار وی بسیار کمتر از بسامد این مضامین در آثار دیگر شاعران مشروطه است. وطن‌پرستی، حمایت از کارگران و اقشار ستمدیده و



بخشی نخست:

نگاهی به زندگی و شعر ملک الشعرای بهار

اول از خیال او خاسته و هم اوست که «نقص عظیم طرز کهن و اسلوب قدیم را رفع کرده و سبکها را در طبع خود ترکیب و طرزی مستقل ترتیب داده است.»

حقیقت این است که بهار هیچگاه در شعر صاحب شیوه خاص و مستقلى نبوده و سهم وی در باز کردن راههای تازه و آفریدن مضامین نوین حتی از ایرج که هیچگونه تظاهر به تجددخواهی نمی‌کند، کمتر است. او در هیچیک از مراحل فعالیت ادبی خود عملاً قادر نیست پا از دایره اصول مسلمة قدما فراتر نهد و به عبارت دیگر چه در آثار قدیمه و چه در اشعار پرشور وطنی و اجتماعی خود، همیشه یک شاعر ادیب و استاد قصیده‌سراست.^۱

پس می‌بینیم که بهار و شعرش هیچگاه جریان‌ساز و منحصر به فرد نبوده‌اند و هیچ سبک و رسم تازه‌ای را برای ادبیات این مرز و بوم به ارمغان نیاورده‌اند.

با توجه به تمام مباحث گذشته، تنها قصاید بهار از اهمیت ویژه‌ای برخوردارند که آن هم به سبب حفظ دقیق و استادانه اسلوب قدما در این قالب فاخر کلاسیک است. ملک الشعرای آخرین بازمانده دودمان قصیده‌سرایان به حساب می‌آوردند؛ هرچند که پس از او عرصه شعر این

۱. از صبا تا نیما، جلد دوم، ص ۳۳۹

گزیده اشعار

ملک الشعرای بهار



زمان و مقتضیات روزگار بیخبر نیست. به همان سبک و زبان و آهنگ گویندگان قدیم سخن می‌گوید و با اینهمه میل دارد روشهای جدید را با اصول شعر کهن سازش دهد و در این گیرودار اندیشه‌های متناقض چنان است که از بروز هرج و مرج ادبی واهمه دارد و با همه ادعا و میل تجدددوستی می‌کوشد که افکار و احساسات خود و مسائل نوین روز را در همان اشکال و قالبهای قدیمی بریزد و به همان سبک و شیوه و آهنگ گویندگان قدیم از مباحث سیاسی و اجتماعی سخن گوید و چون قالبها و کلیشه‌های شعر قدیم را برای ادای مضامین نو و اظهار دردهای اجتماعی و سیاسی کاملاً رها نمی‌یابد، از نظر اولیه خود تا حدی عدول می‌کند. مثلاً در شعر «کبوتران من» سعی می‌کند لحن نو و آهنگ تازه‌تری به کار بندد و در شعر «دماوندیه» به طور آشکار و محسوس تحت تأثیر قطعه «ای شب» نیما قرار می‌گیرد.

این انحراف از اصول، یا تجددخواهی، هرچند عمیق و ریشه‌دار نیست، ولی به هر حال نوعی انحراف است.

اما بهار خود داعیه بزرگتری دارد. او با تأکید اینکه «از اهل تتبع بوده و به جانب تقلید ره نپیموده» مدعی است که «در هر سبک سخن دارد و سبکش پیرو موضوع است.» و حتی «نوترین سبکی که در دست است، بار

گزیده اشعار

ملک الشعرای بهار



سرزمین، قصیده‌سرای بزرگی مانند مهرداد اوستا را در خود پرورانده است. متأسفانه این اشاره، حق زنده‌یاد اوستا را در قصیده ادا نمی‌کند و پرداختن به شعر او، فرصت فراختری می‌طلبد.